



تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	تاریخ	۱۴۰۳ / ۰۸ / ۲۸
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم			
عنوان ۲	تفسیر سوره «حمد»			
عنوان ۳	مطلب سوم: خواص و آثار سوره حمد			
عنوان ۴	خواص دنیوی سوره حمد ➤ دسته نخست: آثار شفاعتبخشی			
عنوان ۵	روایات طب الأئمة			
عنوان ۶	شرط شفاعتبخشی سوره ➤ شرط شفاعتبخشی در روایات			
عنوان ۷	نتیجه بررسی روایات			

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

بحثمان در روایات وارده در شفاء به وسیله آیات به طور کل و بالأخص شفاء به وسیله قرائت سوره حمد بود تا ببینیم وضع این روایات چگونه است؛ تا چه حد می شود به آنها توجه نمود و عمل کرد و به چه شکل می شود به مضامین آنها ترتیب اثر دارد؟ این خودش جای بحث دارد.

گفتیم که بسیاری از این روایات را مرحوم مجلسی از کتاب «طب الأئمة (علیهم السلام)» نوشته ابی بسطام یعنی حسین و ابی عتاب، فرزندان بسطام بن سابور زیات، نقل کرده. از نام این دو، معلوم است که ایرانی بوده اند؛ چون بسطام، روشن است و «سابور» نیز همان «شاپور» است. گفتیم که مرحوم نجاشی یادی از این کتاب و همچنین از دو مؤلف آن می کند و می گوید:

«کتاب جمعا فی الطب کثیر الفوائد و المنافع علی طریقه الطب فی الأطعمه و منافعها و الرقی و العوذ. قال ابن عیاش: أخبرنا الشریف أبو الحسین صالح بن الحسین النوفلی قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا أبو عتاب و الحسین جمیعاً به»^۱.

یعنی به این کتاب که البته تا جناب آقای ابی عبدالله بن عیاش، سند دارد؛ اما از آن به بعد، اسناد این روایت، همه اش قابل اعتماد نیست و خود همین سندی هم که گفتیم، قابل اعتنا از لحاظ فنی صحت سند نیست؛ نیز گفتیم که مرحوم

۱. رجال النجاشی؛ ص ۳۹.

مجلسی به حکایت مرحوم آقابزرگ تهرانی می گوید: «إِنَّ جِهَالَةَ رَاوِيهِ غَيْرُ ضَارَّةٍ لِقَلَّةِ مَا فِيهِ مِنَ الْأَحْكَامِ» ما نمی خواهیم برای اثبات احکام، به این روایات عمل کنیم؛ بلکه ادویه و ادعیه را بیان می کند «و الأدوية و الأدعية لا تحتاج إلى الأسانيد القويّة»؛ مضمونی است که اگر کسی خواست، می تواند به رجاء اثر، به آن عمل کند و لا بأس به. ما هم همین را قبول داریم که به رجاء ترتب اثر، عمل به این روایات، لا اشکال فيه؛ مگر اینکه احیاناً اگر مضمونی داشته باشد که با مسلمات شریعت یا مسلمات عقلیه در تنافی باشد که موجب احراز کذب روایت گردد. در اینجا احتمال صدق نیست و جای اتیان به مضمون این روایت رجاء هم نیست؛ چون احتمال صدقش نمی رود؛ اما عرض کردیم که در بعضی از روایات، ممکن است به این مضمون، تمسک شود که ما بعضی از روایات داریم که از آنها استفاده می شود اثربخشی عمل به آیات قرآن و سوره حمد برای استشفاء، مشروط به یقین به تأثیر است. از جمله آن روایاتی که بر این معنا دلالت می کند یا ادعا می شود دلالت می کند، این روایت است که:

«أَبِينِ إِحْدَى يَدَيْ هِشَامِ بْنِ عَدِيٍّ الْهَمْدَانِيَّ فِي حَرْبِ صِفِّينَ فَأَخَذَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ يَدَهُ وَقَرَأَ شَيْئاً وَالصَّحْفَا فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا قَرَأْتَ؟ قَالَ: فَاتِحَةَ الْكِتَابِ، كَأَنَّهُ اسْتَقَلَّهَا فَانْفَصَلَتْ يَدُهُ بِنِصْفَيْنِ فَتَرَكَهُ عَلِيٌّ وَمَضَى»؛

دست هشام همدانی در صفین، قطع شد و به زمین افتاد؛ اما حضرت امیر علیه السلام آن را برداشت، به بدنش چسباند و چیزی خواند که دست را به حالت اولش برگردانید. هشام که با دیدن این صحنه، پرسید: چه خواندید؟ حضرت فرمود: سوره حمد را خواندم. اما گویا هشام این سوره را سبک شمرد و گفت: مگر سوره حمد می تواند دست قطع شده را به بدن بچسباند؟ تا این را گفت، دست به زمین افتاد و حضرت نیز او را رها کرد و رفت.

ممکن است به این مضمون، استناد شود که بنابراین در اثربخشی حتی سوره حمد، یقین به تأثیر هم شرط است. البته به نظر ما استناد به این روایت برای اثبات این مطلب، ظاهراً کافی نیست. بلکه آنچه مضمون این روایت است، این است که جحد و انکار تأثیر، مانع تأثیر می شود؛ ولی نه اینکه یقین به تأثیر هم شرط باشد، و بینهما تفاوت؛ چون گاهی می گوئیم یقین به تأثیر، شرط است و گاهی می گوئیم انکار تأثیر، مانع از تأثیر است. آنچه از این روایت، استفاده می شود - اگر استفاده شود - این است که انکار، تأثیر، مانع از تأثیر است. کسی که اثرگذاری این سوره را در شفابخشی، قبول ندارد، در حقش اثر نخواهد داشت.

پرسشگر: ...

معظم له: در اثربخشی آیه در تفسیر آیه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»^۲ گفته ایم که چرا «لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ». آیه دیگر هم می گوید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^۳ و باید شامل شرک هم شود با اینکه الشرک عین الظلم؛ چون در آیه دیگر [از قول لقمان خطاب به فرزندش] فرموده است: «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^۴. ظلم است یعنی ذنب است؛ پس چرا شرک در اینجا

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام؛ ج ۲، ص ۳۳۶.

۲. سوره نساء: ۴۸ و ۱۱۶.

۳. سوره زمر: ۵۳.

۴. سوره لقمان: ۱۳.

استثنا شده؟ گفته ایم نکته اش این است که کسی که به خدا مشرک است، یعنی خود خدا را مالک عقاب و بخشش نمی داند. او می گوید خدا یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء نیست یا نمی تواند باشد. کسی که چنین باوری دارد، شرک به خدا دارد و معنای شرک به خدا همین است که کس دیگری را به جای خدا نشانیده و دارای این صلاحیت و اختیار می داند که او هم می تواند معذب و بخشنده باشد. خدا می گوید به سراغ او برو. تو که ما را به عنوان بخشنده از گناه و صاحب حق در عذاب نمی دانی، چه انتظاری از ما داری؟ بعد هم گفته ایم که این به قاعده دیگر برمی گردد که در نظام عقوبات و نظام کیفری اسلام گفته ایم یک قاعده بسیار مهم در نظام کیفری، وجود دارد و آن اینکه کسی که برای دیگری حرمتی قائل نیست و حقی نمی شناسد، نمی شود این حق را برای خودش قائل بود. گفتیم که نکته قصاص نیز همین است. قصاص چه کار می کند؟ کسی که دیگری را کشته، حق حیات برای او قائل نشده و حرمت حیات او را سلب کرده، پس در اینجا معنا ندارد که برای این قاتل، حق حیات قائل شویم. البته معنایش این نیست که یجب قتله؛ اما این مصونیت از او برداشته می شود؛ چون مصونیت را از دیگری سلب کرده است: «وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ»^۱. وقتی که حرمتی را از دیگری یا خودش سلب کرد، مثل کسی که بی حجاب است و حرمت خودش را با دست خودش می شکند، نظر بدون ریه به او و هر جای بدنش که بیرون است، شرعاً اشکال ندارد، چون این حرمت را برای خودش قائل نشده و در این صورت، قانون نیز همین حرمت را از او برمی دارد. برای دیگری نیز همین طور اگر حرمت دیگری را بشکند، معنا ندارد برای خودش قائل شویم و از حرمت صیانت کنیم. یکی از اصول نظام کیفری، همین است و اگر می گوییم باید فقه را به دید نظام نگریست، یکی از نکاتش همین است. می خواهیم بگوییم، حرفی که می زنیم، ابعاد بسیاری دارد.

در مسأله استشفاء نیز همین طور است که وقتی کسی خودش برای این آیه، تأثیر شفایی قائل نیست، معنا ندارد که در حق او شفا ایجاد کند؛ چون این مسأله به نظام هستی، مربوط است که وقتی قائل نیستی و این اثر را برای این آیه نمی شناسی، این آیه هم این اثر را در تو نخواهد گذاشت. اما گفتیم که این مقدارش فقط در حدی است که انکار اثر کند نه اینکه یقین به اثر، شرط است.

پرسشگر: ...

معظم له: نه، مثل داروست. همه اینها به اعتقاد ما معدّاتند و سبب اصلی، خدای متعال است. خدای متعال می گوید اگر این غذا را بخوری، سیر می شوی و همین خدا اگر اراده کند این غذا طرف را سیر نکند یا این آتشی که می سوزاند، باعث سوزاندن نشود، چنین می شود.

پرسشگر: ...

معظم له: ما اراده خدا را می گوییم نه اراده شما را. خدای متعال چنین اراده کرده که کسی که منکر خدایی اوست، خدایی را در حق او اعمال نمی کند. منکر این است که خدا می تواند این را اثربخش کند، خدا چرا برای او اثربخش کند؟

پرسشگر: این مربوط به تلقین است.

معظم له: حتی اثربخش بودن دارو هم مشمول این قاعده است و اصلاً خود پزشکان هم می گویند بیماری که خودش همکاری نکند و به طبیب، باور نداشته باشد و معتقد باشد که این دارو در او اثر نمی کند، اثرش از بین می رود یا کم می شود. بحث تلقینات هم نیست. نکته اش این است که باید به خدا معتقد بود و باور داشت که او نظام هستی را تدبیر می کند؛ یعنی خدا مدیر و مهمین است. از این رو آیات آخر سوره حشر، اهمیت بسیاری دارد که می فرماید:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱.

اینها آیات توحیدی عجیب و غریب است که آیات تبیینی تدبیر الهی شمرده می شود. ما می گوئیم خدا، هم خالق است و هم مدبر. ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ﴾ مربوط به جنبه خالقیت خداوند متعال است و در ادامه، جنبه مدیریت او را بیان می کند.

﴿لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾^۲؛

هم خلق از آن اوست و هم تدبیر امر.

این خدایی که مدبر امر است، یعنی هر فعل و انفعالی که در نظام هستی انجام می گیرد، با اراده اوست. این دارو اگر اثربخش است، او خواسته و اراده کرده و لذا اراده او در همه جا نافذ است؛ اما گاهی می شود که خدای متعال اراده می کند اما علاوه بر قوانین جاری و عادی، قوانین فوق قوانین عادی هم داریم که قانون فوق قانون است؛ لذا گاهی دعا در ابطال دعا و نظام علیت، اثر می کند و گاهی صدقه چنین اثری دارد. این مسأله مهمی است که دعا اثر می کند و یک قانون نیز همین است. در نظام تدبیری الهی، بی قانونی نداریم؛ اما یک قانون فوق قانون داریم. ما یک سری قوانین داریم که قوانین نظام نامرئی جهان است و برای ما اهمیت دارد. ما به عنوان موحد، معتقدیم که نباید نظام جهان را در نظام مرئی و محسوس، محصور سازیم. آری، نظام محسوس وجود دارد؛ اما یک نظام نامحسوس هم مهیمن بر این نظام محسوس است. کار فرشتگان الهی، بسیار عجیب است. این فرشتگان: ﴿وَالصَّافَّاتِ صَفًّا﴾^۳ و ﴿وَمَا مِثَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ﴾^۴ یعنی یک سری از فرشتگان، کارشان تدبیر نظام محسوس است و برخی هم تدبیر نظام نامحسوس. خود این نظام محسوس هم ممکن است چند لایه باشند. یکی از معانی رب العالمین بودن، همین است و در آینده هم می گوئیم که ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ یعنی شما چند عالم دارید که من و شما تنها یک عالم را می بینیم و با آن، زندگی می کنیم و برای ما محسوس است؛ اما عوالمی هم هست که با آنها زندگی می کنیم، منتها برای ما نامحسوس است.

۱. سوره حشر: ۲۳ و ۲۴.

۲. سوره اعراف: ۵۴.

۳. سوره صافات: ۱.

۴. همان: ۱۶۴.

پرسشگر: ...

معظم له: ما شما را به شرح «دعای کمیل» ارجاع می دهیم که در آنجا همین بحث را می کنیم. در آنجا که به انواع و اقسام رحمت الهی پرداخته ایم، گفته ایم که یکی از اقسام رحمت الهی، رحمة الإجابة است. این فی نفسه، یک قسم مستقل از رحمت است و آن، اینکه خدای متعال دعا را مستجاب می کند، ولو دعای کافر و فاسق باشد. حتی در روایت داریم که خدای متعال، برخی از دعاها را فاسق را زودتر مستجاب می کند و اصلاً به فرشته می فرماید که دعایش را زودتر مستجاب کنید؛ چون صدایش خوشایند من نیست؛ اما دعایش را مستجاب می کنند؛ ولی اگر مؤمن دعا می کند، خدا به ملائکه می فرماید: کمی از برآوردن دعایش دست نگاه دارید؛ چون صدای او خوشایند من است و من دوست دارم مرا بخواند.^۱

خلاصه اینکه دعا، خودش فی نفسه، نظام دارد و صدقه هم دارای یک نظام است. اینها نظام های هستی است؛ منتها نظام های نامحسوس.

پرسشگر: اسبابند.

معظم له: بله اسبابند. اینکه می گوییم نظام دارد، به همین معناست که علت و معلول های داریم، اسباب و مسبباتی داریم که مربوط به یک نظام فوقانی و نامرئی است و گاهی حاکم بر نظام محسوس ما می شوند و در آن، اثر می گذارند؛ لذا دعا، فی نفسه، یک سبب مستقل برای اجابت است؛ ولو دعای کافر باشد؛ لذا کافر و یا یک هندو به کنار یک بت می ایستد و گرچه خدا را به اشتباه بر بت، تطبیق می کند و در واقع، خدا را می خواند؛ اما وقتی دعا می کند، مستجاب می شود. این نه به این معناست که بت برحق است و دعایش مستجاب می شود؛ بلکه به این معناست که خدایی که دعا را سبب اجابت قرار داده، برای همگان، سبب اجابت ساخته و این کان کافراً.

پرسشگر: چطور می فرماید: «وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ»؟

معظم له: دعا یعنی درخواست از این بت برای اثرگذاری در حل مشکل است؛ اما اگر کافر همین دعا را از خدا بخواهد، برآورده می شود. این آیه چنین است:

﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٌ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾^۲

خدا مثال می زند. دعوت حق یعنی اگر کسی از خدا بخواهد، دعوت حق است و او آن را اجابت می کند ولو دعای فاسق باشد؛ اما اگر از خدا بخواهد، برآورده می گردد؛ اما «وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ» کسانی که از غیر خدا طلب حاجت می کنند، «لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٌ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ»؛ مثل کسی که در کنار چشمه ای نشسته است و می خواهد برای رفع تشنگی، آب بنوشد؛ لذا با پنجه های باز می خواهد آب را نزدیک دهانش کند؛ اما هرچه

۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ أَبِي هَلَالٍ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ حَدِيدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَدْعُو فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لِلْمَلَائِكَةِ قَدْ اسْتَجَبْتُ لَهُ وَلَكِنْ أَحْبَبْتُهُ فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ صَوْتَهُ. وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَدْعُو فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: عَجَلُوا لَهُ حَاجَتَهُ فَإِنِّي أَبْغِضُ صَوْتَهُ»؛ [الكافي؛ كتاب الدعاء، باب مَنْ أَبْطَأَتْ عَلَيْهِ الْإِجَابَةُ، ح ۳].

آب بر می دارد و دستش را بالا می آورد، آبی در آن نمی بیند. خیال می کند که می تواند تشنگی خودش را برطرف سازد؛ اما نمی تواند: «إِلَّا كَبَاسِطٌ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ»؛ یعنی نمی تواند این آب را به دهانش نزدیک سازد، «وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ» * وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظُلُمًا لَهُمْ بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ».

خلاصه اگر می گوئیم دعا مستجاب است، مرادمان دعای کسی است که از خدا می خواهد نه کسی که از بت یا هر چیز غیر خدا بخواند؛ چون دعاء الکافرین است که از بت می خواهند قضای حاجتشان را کند و یا مشکلشان را برطرف سازد؛ اما اگر از خدا بخواند، خدای متعال در چند آیه به آن، اشاره کرده و مثلاً فرموده است:

«وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضُوا وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا»^۱.

پرسشگر: ...

معظم له: درخواستی که حق است، درخواست از خداست. «دعوت» در اینجا به معنای درخواست و طلب است. طلب حق، طلب از خداست و طلب از غیر خدا، طلب ناحق است. آن کسی که غیر خداست، کاره‌ای نیست که از او طلب شود؛ پس چنین طلبی، ناحق است؛ مثل دست باز بردن به داخل آب است که هیچ چیزی عائد انسان نمی کند و هر تلاشی با این وضعیت، صورت گیرد، تلاش بیهوده است. دست باز را در آب، فرو می برد و هرچه که این دست باز را به دهانش نزدیک می سازد، او را سیراب نمی کند؛ چون آبی در دستش نمی ماند. غیر خدا چیزی ندارد که مشتش تو را پر کند اگر دستت را به طرف او دراز کنی. اگر دستی دراز کردی، مثل فرو بردن دست باز در آب برای برداشتن آب است که هرچه بالا آورده شود، هیچ اثری ندارد. این تمثیلات قرآنی، خودش یکی از وجوه اعجاز قرآن کریم است.

ادامه بحث

پس روایت هشام بن علی، بیش از این، استفاده نمی دهد که جحد یا انکار، مانع اثرگذاری است؛ اما شرطیت یقین به اثر را نمی رساند. ولی ممکن است روایت دیگری که از مرحوم کلینی خواندیم و صحیح السند است و می فرماید:

عن علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن ابی عمیر عن الحسین بن احمد المنقری قال:

«سَمِعْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عليه السلام يَقُولُ: مَنْ اسْتَكْفَى بِآيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِنَ الشَّرْقِ إِلَى الْغَرْبِ كُفِيَ إِذَا كَانَ بِبَيْتَيْنِ»^۲؛

از عبارت «مِنَ الشَّرْقِ إِلَى الْغَرْبِ» استفاده می شود که هرکس در هر جا باشد، می تواند شامل این قاعده باشد. به نظر می رسد که شاید تعمیم این روایت، شامل کافر هم می شود؛ یعنی اگر کافر، به آیه قرآن، استشفاء کند اما به این شرط که یقین داشته باشد این آیه، شفابخش است، خدا به او شفا می دهد.

«مَنْ اسْتَكْفَى بِآيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِنَ الشَّرْقِ إِلَى الْغَرْبِ» در اینجا نگفته «إِنْ كَانَ مُؤْمِنًا» یعنی شرط ایمان نیاورده؛ پس این «مَنْ اسْتَكْفَى»، چه در شرق عالم باشد چه در غرب، اما استکفی بآیه من القرآن و معتقد باشد که این آیه از قرآن، واقعاً در شفای بیماری اش کفایت می کند، اثر می بخشد.

۱. سورة اسراء: ۶۷.

۲. الکافی؛ کتاب فضل القرآن، باب فضل القرآن، ح ۱۸.

پرسشگر: کافر چطور به قرآن، استشفاء می جوید؟

معظم له: کافر است؛ اما در اینجا اعتقاد پیدا کرده؛ مثل کافری که در دریا قرار می گیرد و با اینکه کافر است، متوجه خدا می شود؛ لذا می فرماید: «وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهُهُ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضُوا وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا».

وقتی که اوضاع، وفق مراد است، با خدا کاری ندارید؛ اما همین که دچار مشکل شدید، به خدا رو می آورید. بسیاری از هم شهری های ما این چنینند. این آیه بسیار عجیب است. در آیه دیگر هم فرموده:

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنِّهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّكَانَ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ...»؛

این عبارت چقدر محبت آمیز و لطف آمیز است! می گوید وقتی که شدت بر انسان، عارض می شود و مشکل پیدا می کند، می نشیند، دعا می کند؛ بلند می شود، دعا می کند؛ به هر طرف رفت، دعا می کند؛ اما همین که مشکلش را حل کردیم، چنان گذر می کند که گویا اصلاً ما را نخوانده بود. خدا در اینجا با رفاقت بسیار، بحث می کند و واقعاً لحن این آیه، بسیار عجیب است. «مَرَّكَانَ لَمْ يَدْعُنَا»؛ می فرماید طوری از کنا ما رد می شوی که گویی ما را نمی شناسی و ما را فراموش کردی؟ تو تا دیروز، همه اش ما را می خواندی و خدا خدا می کردی؛ اما الآن که مشکلات را حل کردیم، از کنار ما می گذاری بدون این که به ما اعتنا کنی؟ این آیه چقدر رفاقت آمیز است و خدای متعال چه عنایتی است که به بنده اش می کند! «فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّكَانَ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زَيْنٌ لِّلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».

این است که این روایت می فرماید: «مَنْ اسْتَكْفَى بِآيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِنَ الشَّرْقِ إِلَى الْغَرْبِ كُفِيَ إِذَا كَانَ بَيِّقِينَ» و از آن، استفاده می کنیم که استشفاء به آیات قرآن، مشروط به یقین است.

پرسشگر: شرط لازم است یا شرط کافی؟

معظم له: شرط لازم است: «إِذَا كَانَ بَيِّقِينَ». روایت از نظر سند هم صحیح است و لذا می توانیم برای اثبات این مطلب به این روایت، استناد کنیم که استشفاء به آیات قرآن، زمانی اثرگذار است که انسان، معتقد و با یقین باشد که این آیه در شفای اش اثرگذار است.

روایت دیگر، روایت عبد الله بن فضل نوفلی است که می تواند مؤید روایت قبلی دانست:

روى الخضر بن محمد عن الخزازى عن محمد بن العباس عن عبد الله ابن الفضل النوفلى عن أحدهم:

«مَا قَرَأْتُ الْحَمْدَ سَبْعِينَ مَرَّةً إِلَّا سَكَنَ...»؛

این روایت را از یکی از ائمه علیهم السلام نقل کرده که فرمود: من سوره حمد را هفتاد بار بر دردی نخواندم، مگر این که آن درد، آرام شد.

«وَإِنْ شِئْتُمْ فَجَرُّوا وَلَا تَشْكُوا»؛^۲

۱. سوره یونس: ۱۲.

۲. طب الأئمة علیهم السلام؛ ص ۵۳.

اگر خواستید، شما هم می‌توانید آن را تجربه کنید؛ ولی نه با شک. «وَلَا تَشْكُوا» نیز مضمون همین است که با یقین بخوانید گرچه نگفته که جحد و انکار، مانع است، بلکه «وَلَا تَشْكُوا» یعنی شک، مانع است و اگر چنین باشد، یعنی یقین، شرط است و این، فرق این روایت با روایت قبلی است که از آن، استفاده می‌شد انکار، مانع اثربخشی است؛ اما در اینجا شک را مانع می‌داند و زمانی که شک، مانع باشد، یعنی باید شک برداشته شود و برای برداشتن شک باید یقین را جایگزین آن کرد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين